

Spatial Discourses and the Formation of Urban Culture in Iran: A Comparative Study of the Pre-Islamic and Post-Islamic Periods

Ali Zeinali Azim¹, Aida Mostafizadeh Bazargan², Mahdis Barzegar³

1- Faculty of Architecture and Urban Planning, Shahid Rajaee Teacher Training University, Tehran, Iran

2- Master of Architecture Student, Non-Profit Roshdieh Institute, Tabriz, Iran

3- Master of Architecture Student, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran

Received: 2024/11/06 Received in revised form: 2024/12/04 Accepted: 2025/03/10 Published: 2025/03/21

Abstract

Urban culture in Iran is the result of a historical interweaving of power, religion, meaning, and social structure, manifested through the material and symbolic forms of urban spaces. This study aims to conduct a comparative analysis of spatial discourses, examining the processes of continuity, transformation, and reconfiguration of Iranian urban culture across two historical periods: before and after the advent of Islam. The main question explores how urban space, as a stage for the representation of collective identity, has preserved and reinterpreted the foundational elements of Iranian culture amidst religious and political changes. The research employs a descriptive-analytical method, based on documentary data, historical texts, architectural evidence, and theories from historical sociology. Findings indicate that pre-Islamic cities such as Susa, Istakhr, Rey, and Ecbatana were shaped by royal discourse, Zoroastrian rituals, and a hierarchical order, characterized by monumental, palace-centered, and ritualistic architecture. In contrast, post-Islamic cities like Nishapur, Isfahan, Shiraz, and Tabriz emphasized religious, mystical, and participatory discourses, becoming dynamic spaces for civic life, worship, knowledge, and commerce. Nevertheless, cultural elements such as the Persian language, Nowruz celebrations, Persian garden geometry, and ornamental arts persisted and were reinterpreted within the Islamic framework. The study concludes that Iranian cities have not undergone cultural rupture; rather, through multilayered spatial discourses, they have succeeded in generating a hybrid and enduring urban identity.

Keywords: Spatial discourse, Urban culture, Pre-Islamic Iran, Islamic city, Historical sociology

Cite as: Zeinali Azim, Ali; Mostafizadeh Bazargan; Aida; Barzegar, Mehdis. Spatial Discourses and the Formation of Urban Culture in Iran: A Comparative Study of the Pre-Islamic and Post-Islamic Periods. *Iranian History of Culture*. 2025; 2(1): 225-242.

Owner and Publisher: University of Tabriz

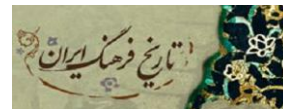
Journal ISSN (online): 3060-8066

Access Type: Open Access

DOI: 10.22034/IHC.2025.66550.1053

¹- Corresponding Author: Postdoctoral Researcher, Urban Design.

al.zeynaly@gmail.com



گفتمان‌های فضایی و شکل‌گیری فرهنگ شهری در ایران: نگاهی تطبیقی به

دوره‌های پیش و پس از اسلام

علی زینالی عظیم^۱؛ آیدا مصطفی زاده بازرگان^۲، مهدیس برزگر^۳

۱- دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، تهران، ایران

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد معماری، موسسه غیرانتفاعی رشدیه، تبریز، ایران

۳- دانشجوی کارشناسی ارشد معماری، واحد تبریز دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران

دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۱۶ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۹/۱۴ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۰ انتشار: ۱۴۰۴/۰۱/۰۱

چکیده

فرهنگ شهری ایران حاصل پیوندی تاریخی میان قدرت، دین، معنا و ساختار اجتماعی است که در قالب فضاهای شهری بروز یافته است. پژوهش حاضر با هدف تحلیل تطبیقی گفتمان‌های فضایی، به بررسی نحوه تداوم، تحول و بازتولید فرهنگ شهری ایران در دو دوره تاریخی پیش و پس از اسلام می‌پردازد. پرسش اصلی آن است که چگونه فضای شهری، به‌عنوان صحنه بازنمایی هویت جمعی، در بستر تحولات دینی و سیاسی، توانسته عناصر بنیادین فرهنگ ایرانی را حفظ و بازتفسیر کند. این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی و بر مبنای داده‌های اسنادی، متون تاریخی، آثار معماری و نظریه‌های جامعه‌شناسی تاریخی انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهند که شهرهای پیش از اسلام همچون شوش، استخر، ری و هگمتانه بر پایه گفتمان سلطنت‌محور، آیین زرتشتی و نظم طبقاتی شکل گرفتند و معماری سنگین، کاخ‌محور و آیینی داشتند. در دوره اسلامی، شهرهایی چون نیشابور، اصفهان، شیراز و تبریز با تأکید بر گفتمان دینی، عرفانی و مشارکتی، به فضاهایی پویا برای زیست مردمی، عبادت، علم و داد و ستد تبدیل شدند. با این حال، عناصر فرهنگی مانند زبان فارسی، آیین نوروز، هندسه‌ی باغ ایرانی، و هنرهای تزئینی در ساختار اسلامی تداوم یافتند و بازتعریف شدند. این پژوهش نشان می‌دهد که شهر ایرانی نه تنها دچار گسست فرهنگی نشده، بلکه از طریق گفتمان‌های فضایی چندلایه، موفق به خلق هویتی ترکیبی و ماندگار شده است.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ ایرانی، شهرهای ایران، پیش از اسلام، پس از اسلام، هویت شهری

نحوه ارجاع: زینالی عظیم علی، مصطفی زاده بازرگان آیدا، برزگر مهدیس (۱۴۰۴). گفتمان‌های فضایی و شکل‌گیری فرهنگ شهری در ایران:

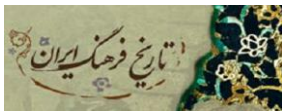
نگاهی تطبیقی به دوره‌های پیش و پس از اسلام. تاریخ فرهنگ ایران. ۱(۱): ۲۲۵-۲۴۲.

صاحب امتیاز و ناشر: دانشگاه تبریز

شاپای الکترونیکی: ۸۰۶۶-۳۰۶۰

نوع دسترسی: آزاد

DOI: 10.22034/IHC.2025.66550.1053



مقدمه

شهر به مثابه یکی از پیچیده‌ترین تجلیات تمدنی بشر، همواره محل تلاقی ساختارهای کالبدی، نظم‌های قدرت، گفتمان‌های فرهنگی و تجربه‌های زیسته بوده است (Lefebvre, 1991). فرهنگ شهری در این میان، نه تنها حاصل روابط انسانی، بلکه بازتابی از نظم فضایی، ارزش‌های بنیادین، نظام‌های دانایی و سنت‌های تاریخی هر جامعه است. در بستر تمدن ایرانی، شهر همواره نقشی فراتر از سکونتگاه ایفا کرده و در جایگاه میدان بازنمایی قدرت سلطنتی، عقلانیت دینی و هویت فرهنگی عمل کرده است (Kostof, 1991). این نقش دوگانه میان کالبد و معنا در دوره‌های تاریخی مختلف، با گفتمان‌هایی متفاوت شکل گرفته است (باقرزاده، ۱۳۹۶).

دوره پیش از اسلام در ایران، مبتنی بر نظم اسطوره‌ای و پادشاهی سامان یافته بود. در این ساختار، شهرها بر اساس الگوهایی چون چهارباغ، مرکزیت کاخ-آتشکده، و تقسیم‌بندی‌های کیهان‌محور طراحی می‌شدند که انعکاسی از ایدئولوژی سلطنت و نظم کیهانی بودند (Boyce, 1982). پس از ورود اسلام، این نظم فضایی با مفاهیمی چون امت، عدالت اجتماعی، وقوف به احکام شریعت، و شکل‌گیری نهادهایی چون مسجد، بازار، مدرسه و محله دگرگون شد (خواجه نظام‌الملک، ۱۳۸۴). این تحول صرفاً کالبدی نبود، بلکه ناظر بر تغییر در دستگاه معنایی، ارزش‌های فرهنگی و شیوه بازنمایی قدرت در فضا بود (Abu-Lughod, 1987).

با وجود چنین تغییراتی، بخش عمده‌ای از ادبیات پژوهشی در ایران، به بررسی توصیفی هر یک از این دوره‌ها به صورت مجزا پرداخته و از تحلیل تطبیقی میان آن‌ها غفلت کرده‌اند (سجادپور، ۱۴۰۰). همچنین بهره‌گیری از منابع اصیل تاریخی نظیر فتوت‌نامه‌ها، شهرآشوب‌ها، جغرافیای تاریخی، و متون پهلوی یا اسلامی که به شکل‌گیری فرهنگ فضایی شهر ایرانی پرداخته‌اند، در اغلب پژوهش‌ها مغفول مانده است. این کاستی، نه تنها درک ما را از تحولات فرهنگی شهر ایرانی ناقص کرده، بلکه امکان بازخوانی منسجم از سیر تحول گفتمان‌های فضایی در این تمدن را دشوار ساخته است (Sharifi & Kalantari, 2021).

در همین زمینه، پژوهش‌هایی که به تحلیل نظری گفتمان‌های شهری از منظر معنا، قدرت، نظم فضایی یا بازنمایی فرهنگی می‌پردازند، اغلب در فضای آکادمیک ایران کم‌تعدادند. در حالی که نظریه‌هایی چون «تولید فضا»ی لوفور، یا رویکردهای معنابنیاد به فضا در شهر اسلامی، بستر مناسبی برای فهم این تحولات تاریخی و فرهنگی فراهم می‌سازند (Foucault, 1980). بازخوانی شهر ایرانی از منظر گفتمان‌های فضایی می‌تواند ضمن پرکردن خلأهای نظری، به درک عمیق‌تری از چگونگی تبلور فرهنگ، قدرت و معنا در فضا بینجامد (Nasr, 1987).

مفهوم «تداوم» در مطالعات فرهنگ شهری به معنای بقا و بازتولید عناصر هویتی، دانشی و فضایی در بستر تغییرات تاریخی است. در این نگاه، فضاهای شهری صرفاً ساختارهای کالبدی نیستند، بلکه حامل حافظه تاریخی و فرهنگی‌اند که لایه‌های تمدنی پیشین را در قالب‌های جدید بازآفرینی می‌کنند. بررسی تطبیقی شهر ایرانی در دوره‌های پیش و پس از اسلام نشان می‌دهد که بسیاری از مؤلفه‌ها نه دچار گسست، بلکه در قالبی نو استمرار یافته‌اند. این مؤلفه‌ها را می‌توان در پنج محور اصلی دسته‌بندی کرد (Karimi, 1998):

۱. معماری و سازمان فضایی: تداوم فرم‌ها و منطق طراحی، از آتشکده‌های ساسانی تا مساجد چهارایوانی، و از باغ پاسارگاد تا چهارباغ صفوی.

۲. زبان و نظام دانایی: تداوم زبان فارسی به‌عنوان حامل اندیشه و حکمت، که از متون پهلوی به شعر و عرفان اسلامی منتقل شد.

۳. آیین‌ها و سنت‌های فرهنگی: استمرار آیین‌هایی مانند نوروز که در قالب اسلامی پذیرفته و بازتولید شد.

۴. نهادهای اجتماعی و اقتصادی: تداوم کارکرد بازار و میدان به‌عنوان بستر تعامل اجتماعی و اقتصادی.

۵. زیبایی‌شناسی و نمادپردازی: از سنگ‌نگاره‌های هخامنشی تا خوشنویسی و کاشی‌کاری اسلامی، که پیوستار معنا و زیبایی را حفظ کرده‌اند (Mirzai et al, 2015).

از منظر نظری، دو چارچوب اصلی برای تبیین این تداوم اهمیت ویژه دارند. نخست، نظریه «زمان بلندمدت تاریخی» فرنان برودل است که بر لایه‌مندی تاریخ و بقا درازمدت ساختارهای فرهنگی و فضایی تأکید دارد برودل توضیح می‌دهد که تمدن‌ها در بستر زمان طولانی تکوین می‌یابند و عناصر اصلی آن‌ها حتی در دل تحولات سیاسی و دینی پایدار می‌مانند (Braudel, 1980, 1995). در پرتو این دیدگاه، شهر ایرانی را می‌توان به‌مثابه یک «حافظه تمدنی» تحلیل کرد؛ جایی که باغ، بازار و آیین‌های جمعی در قالب‌های مختلف تداوم یافته‌اند و عناصر پیشااسلامی در دوره اسلامی بازآفرینی شده‌اند (Karimi, 1998).

دوم، نظریه‌های لوییس مامفورد درباره شهر به‌عنوان «ارگانیسم تمدنی» اهمیت دارند. مامفورد شهر را تجلی عینی فرهنگ می‌داند؛ فضایی که در آن دانش، اسطوره، دین و قدرت در قالب کالبد و نهاد متبلور می‌شوند (Mumford, 1961). از این منظر، شهر ایرانی در هر دو دوره تاریخی کارکردی فراتر از سکونتگاه داشته و به صحنه بازتولید فرهنگ و معنا بدل شده است. در دوره پیشااسلامی، شهرها بیشتر نمایشگر قدرت سلطنت و آیین‌های اسطوره‌ای بودند، در حالی که در دوره اسلامی، فضاهایی چون مسجد جامع و مدرسه با تأکید بر عدالت دینی و مشارکت اجتماعی، گفتمان تازه‌ای از فضا را شکل دادند، اما همچنان در بستر همان حافظه فرهنگی ایرانی تداوم یافتند (سجادپور، ۱۴۰۰).

بنابراین، تداوم در فرهنگ شهری ایران را باید نه به‌عنوان بقای صرف فرم‌ها، بلکه به‌عنوان بازآفرینی خلاق سنت‌ها در دل ساختارهای نوین فهمید. این نگاه، پیوند میان سنت و نوآوری را در طول تاریخ آشکار می‌سازد و نشان می‌دهد که فرهنگ شهری ایران در مواجهه با تحولات کلان، توانسته است عناصر هویتی خود را حفظ کرده و آن‌ها را با شرایط جدید ترکیب نماید. چنین رویکردی، امکان تحلیل منسجم‌تری از گفتمان‌های فضایی ایران در دو دوره پیش و پس از اسلام فراهم می‌سازد.

با توجه به این خلأ نظری و تاریخی، پژوهش حاضر بر آن است تا با نگاهی تطبیقی، گفتمان‌های فضایی مؤثر بر شکل‌گیری فرهنگ شهری در ایران را در دو دوره تاریخی پیش و پس از اسلام شناسایی و تحلیل کند. در این مسیر، تلاش خواهد شد تا با تکیه بر منابع اصیل ایرانی نظیر شهرآشوب‌ها، فتوت‌نامه‌ها، متون پهلوی و اسلامی، و جغرافیای تاریخی، و نیز بهره‌گیری از نظریه‌های معاصر شهرسازی و تحلیل گفتمان، دگرگونی معنا، ساختار و کارکرد عناصر فرهنگی شهر ایرانی در این دو دوره بازخوانی شود. هدف آن است که نشان داده شود چگونه تغییر در گفتمان‌های کلان تاریخی، موجب تحول در مفاهیم بنیادین، الگوهای فضایی و تجلی‌های عینی فرهنگ شهری ایران شده است.

یافته‌های پژوهش جعفرپورنصیرمحلّه و خضری (۱۴۰۰) نشان می‌دهد که عواملی مانند عرب‌گرایی اموی، نهضت شعوبیه، ظهور سلسله‌های محلی و تعامل فرهنگی با اسلام، از مهم‌ترین زمینه‌های پایداری و تداوم فرهنگ ایرانی در سده‌های نخستین اسلامی بوده‌اند. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی، نقش این تحولات را در تثبیت هویت فرهنگی ایران بررسی کرده است. مقاله‌ی حسینی‌فر و عباس‌زاده مرزبالی (۱۳۹۹) با هدف بررسی مؤلفه‌های شکل‌دهنده هویت ملی ایران در سیر تحول تاریخی، نشان می‌دهد که هویت ایرانی برخاسته از عناصری چون سرزمین، تاریخ کهن، دین اسلام، زبان فارسی، اسطوره‌ها و ارزش‌های فرهنگی-سیاسی است که در طول تاریخ تداوم یافته‌اند. در مقاله پژوهشی سعید امان‌پور و جعفر سعیدی (۱۳۹۶) با عنوان تحلیلی بر تأثیر فرهنگ در ساخت شهرهای ایرانی-اسلامی، تأثیر مستقیم فرهنگ بر ساختار فضایی، کالبدی و عملکردی شهرهای ایران در دوره اسلامی بررسی شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که مؤلفه‌های فرهنگی همچون دین، باورهای عرفی، نظام اجتماعی و سبک زندگی، نقشی بنیادین در شکل‌گیری بافت شهری، معماری، نحوه استقرار فضاهای عمومی و تعاملات اجتماعی در شهرهای ایرانی-اسلامی ایفا کرده‌اند. این مقاله با رویکرد توصیفی-تحلیلی، به ارتباط عمیق میان فرهنگ و کالبد شهری در ایران پرداخته است.

از سوی دیگر، مطالعات نظری همچون آثار Abu-Lughod (۱۹۸۷) درباره ساختار شهر اسلامی، و نظریه‌های لوفور (۱۹۹۱) و فوکو (۱۹۸۰) درباره تولید فضا و گفتمان، چارچوب مناسبی برای تحلیل معنایی فضا فراهم کرده‌اند. همچنین منابع تاریخی کهن نظیر شهرستان‌های ایران‌شهر (آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۵)، نصیحه‌الملوک (۱۳۸۴) و فتوت‌نامه سلطانی (۱۳۷۵) حاوی مضامین فرهنگی و فضایی باارزشی درباره سازمان اجتماعی و معنایی شهر ایرانی هستند.

با این حال، اکثر مطالعات پیشین یا بر تداوم فرهنگی در سطح کلان تمرکز داشته‌اند یا صرفاً کالبد و ساختار شهر اسلامی را بررسی کرده‌اند و از تحلیل تطبیقی گفتمان‌های فضایی در دو دوره تاریخی پیش و پس از اسلام غافل مانده‌اند. نوآوری این پژوهش در آن است که با ترکیب تحلیل گفتمانی، مطالعه متون تاریخی اصیل و نگرش تطبیقی، به تبیین تحول مفاهیم، ساختارها و معناهای فضا در شهر ایرانی می‌پردازد؛ تحولی که از نظم سلطنتی-اسطوره‌ای به نظم دینی-اجتماعی عبور کرده است. پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی و بر پایه مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی انجام شده است. داده‌های تحقیق از طریق بررسی متون تاریخی، منابع مکتوب ادبی و دینی، مطالعات باستان‌شناسی، و آثار هنری و معماری گردآوری شده‌اند. هدف اصلی این تحقیق، بررسی تطبیقی عناصر فرهنگی شهرهای ایران در دو دوره پیش و پس از اسلام و تحلیل روندهای تداوم یا تحول فرهنگی در بستر تاریخی این شهرهاست. تحلیل داده‌ها بر پایه روش تطبیقی تاریخی و با بهره‌گیری از نظریات تداوم فرهنگی، هم‌نشینی تمدنی و جامعه‌شناسی تاریخی انجام گرفته است. این رویکرد امکان درک ژرف‌تری از شکل‌گیری هویت فرهنگی شهرهای ایرانی را در بستر تغییرات تاریخی فراهم می‌سازد.

پژوهش حاضر از نوع توصیفی-تحلیلی و با رویکرد تطبیقی تاریخی انجام شده است. داده‌ها از طریق مطالعات کتابخانه‌ای، بررسی متون تاریخی، اسناد ادبی-دینی، آثار باستان‌شناختی و منابع هنری و معماری گردآوری گردید. برای افزایش دقت، تحلیل داده‌ها در دو سطح انجام شد: نخست، تحلیل گفتمان فضایی با اتکا به چارچوب‌های نظری فوکو و لوفور به‌منظور شناسایی منطق قدرت و معنا در فضا؛ و دوم، جامعه‌شناسی تاریخی و رویکرد زمان بلندمدت برودل برای تشخیص لایه‌های کندتغییر (فضا، زبان، آیین‌ها) و پرشتاب (نهاده‌ها، ایدئولوژی‌ها). در گام سوم، به‌منظور جلوگیری از سوگیری تأییدی، از آزمون روایت مخالف (negative-case analysis) استفاده شد؛ به این معنا که علاوه بر شناسایی موارد تداوم، موارد

گسست یا حذف (مانند افول کاخ‌های سلطنتی یا آیین‌های زرتشتی) نیز بررسی و در تحلیل وارد شدند تا تصویری متوازن از فرآیند تاریخی به‌دست آید. برای عملیاتی‌سازی مقایسه، پنج محور اصلی شامل سازمان فضایی-معماری، نهادهای اجتماعی-اقتصادی، آیین‌ها و ریتم‌های جمعی، زبان و نظام دانایی، و زیبایی‌شناسی-نمادپردازی به‌عنوان چارچوب تحلیلی تعریف شد و داده‌های مربوط به هر محور در دو دوره تاریخی کدگذاری و سپس به‌صورت تطبیقی بررسی گردید. این رویکرد ترکیبی امکان داد تا فراتر از توصیف صرف، نوعی تحلیل لایه‌مند و انتقادی حاصل شود که در آن هم تداوم و هم تحول در گفتمان‌های فضایی شهر ایرانی آشکار گردد.

بحث

پژوهش حاضر به بررسی تطبیقی تاریخ فرهنگ شهرهای ایران در دو دوره‌ی متمایز پیش و پس از اسلام می‌پردازد و تلاش دارد تا با تکیه بر نظریه‌های جامعه‌شناسی تاریخی، انسان‌شناسی فرهنگی و مطالعات تمدنی، عناصر و مؤلفه‌هایی را شناسایی کند که در شکل‌گیری و تداوم فرهنگ شهری ایران نقش بنیادین داشته‌اند. در این راستا، شهر نه فقط به عنوان یک واحد جغرافیایی، بلکه به‌مثابه یک بستر فرهنگی-تمدنی در نظر گرفته می‌شود که ظرفیت بازتاب و بازتولید عناصر هویتی را در دوره‌های تاریخی متفاوت داراست.

۱. فرهنگ و شهر: رویکرد مفهومی

فرهنگ در علوم انسانی، مفهومی چندوجهی است که مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها، رفتارها، هنرها، زبان، دین و نظام‌های زیستی را شامل می‌شود (ادوارد تایلور، کلیفورد گرتز) (خستو، ۱۳۹۹: ۴۴۴). از دیدگاه انسان‌شناسی، فرهنگ امری آموختنی، پویا و تاریخی است. شهر نیز در این چارچوب، نه صرفاً سکونت‌گاهی فیزیکی، بلکه واحدی فرهنگی و اجتماعی است که تولید، انتقال و بازنمایی فرهنگ در آن شکل می‌گیرد.

در همین راستا، نظریه‌ی لوییس مامفورد اهمیت ویژه‌ای دارد؛ او شهر را «کانون حافظه تمدنی» می‌داند که در آن تجربه‌های تاریخی، باورهای دینی و دانش اجتماعی به شکل فضایی ترجمه می‌شوند (Mumford, 1961). بر این اساس، شهرهای ایرانی را می‌توان نه فقط محل سکونت، بلکه صحنه‌ی بازنمایی فرهنگ و حافظه تاریخی دانست. همین دیدگاه، زمینه‌ای نظری برای درک «تداوم» در فرهنگ شهری ایران فراهم می‌کند، زیرا نشان می‌دهد چگونه عناصر فرهنگی از طریق فضا در طول تاریخ استمرار می‌یابند.

از منظر فرنان برودل، تمدن‌ها در بستر "زمان بلندمدت تاریخی" توسعه می‌یابند و شهرها حاملان این تمدن‌ها هستند. بنابراین، مطالعه فرهنگ شهری مستلزم درک تاریخی و لایه‌مند آن است (Michel, 2024: 3).

۲. شهرهای ایرانی پیش از اسلام

در دوره پیش از اسلام، شهرهایی مانند شوش، هگمتانه، استخر، تیسفون، ری و گرگان، به‌عنوان مراکز سیاسی، دینی و هنری امپراتوری‌های عیلامی، ماد، هخامنشی، اشکانی و ساسانی، نقش کلیدی در شکل‌گیری فرهنگ ایرانی ایفا کردند (ابرقویی فرد و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۲). فرهنگ این شهرها با مؤلفه‌هایی چون:

ساختار سلطنتی و طبقاتی؛

دین زرتشتی و آیین‌های کهن (مانویت، مهرپرستی)؛

معماری کاخ‌محور و آتشکده‌ها؛

زبان‌های رسمی چون اوستایی، پارسی باستان و پهلوی؛

هنرهای نمادین و سنگ‌نگاره‌های ایدئولوژیک؛ شناخته می‌شود (مخلص و همکاران، ۱۴۰۱: ۲۸)

تحلیل این شهرها در پرتو نظریه‌ی مامفورد نشان می‌دهد که آن‌ها بیشتر از «فضاهای قدرت» بودند تا «فضاهای مشارکت اجتماعی». شهرهای پیشااسلامی ایران، همان‌طور که مامفورد درباره تمدن‌های کهن توضیح می‌دهد، واجد ساختارهای بسته و سلسله‌مراتبی بودند که فرهنگ را در خدمت نمایش اقتدار سیاسی و دینی بازتولید می‌کردند.

۳. دگرگونی فرهنگی با ورود اسلام

ورود اسلام در سده‌ی هفتم میلادی، آغازگر دگرگونی‌ای مهم در ساختار اجتماعی و فرهنگی شهرهای ایران بود. این تغییر نه به‌صورت انقطاع کامل، بلکه به شکل تداوم در دل تحول روی داد. بسیاری از شهرهای باستانی همچون ری، همدان، بلخ و نیشابور، جایگاه خود را در نظم جدید حفظ کردند و شهرهای جدیدی نیز با ساختار اسلامی شکل گرفتند یا گسترش یافتند (مانند قم، مشهد، بغداد و بعدها اصفهان صفوی) (گنج‌خانلو و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۳۲) در این بستر، نظریه‌های مرتبط با هم‌نشینی فرهنگی^۱ و تداوم فرهنگی مفید واقع می‌شوند. فرهنگ ایرانی توانست عناصر بومی خویش را با مفاهیم اسلامی درآمیزد و در قالب جدیدی بازتولید کند (مولائی، ۱۳۹۸: ۸۳)

در این‌جا نظریه‌ی «زمان بلندمدت» برودل کمک می‌کند تا تغییرات فضایی پس از اسلام در ایران را صرفاً به‌عنوان یک گسست تاریخی نبینیم، بلکه آن را استمرار ساختارهای پیشین در قالبی تازه درک کنیم. اگرچه دین جدید و نظام‌های اجتماعی نوین وارد شدند، اما بسیاری از عناصر پیشین در لایه‌های عمیق‌تر فرهنگی و فضایی حضور داشتند. برای نمونه، معماری مساجد چهارایوانی الهام مستقیم از آتشکده‌های ساسانی بود، و باغ ایرانی که ریشه در پاسارگاد داشت در قالب «چهارباغ اسلامی» به حیات خود ادامه داد. همچنین آیین‌های اجتماعی مانند نوروز یا ساختارهای طبقاتی جامعه نه تنها حذف نشدند، بلکه در چارچوب اسلامی بازتعریف شدند.

از سوی دیگر، با نگاه مامفورد به شهر به‌عنوان «ارگانیزم تمدنی»، می‌توان این دگرگونی را نه به‌عنوان جایگزینی کامل، بلکه به‌عنوان بازتنظیم ارگانیزم فرهنگی شهر ایرانی در شرایط جدید فهمید. در دوره پیشااسلامی، شهرها عمدتاً نمایشگر اقتدار سلطنت و آیین‌های اسطوره‌ای بودند؛ اما در دوره اسلامی، همان فضاها به بستر عدالت اجتماعی، آموزش دینی و مشارکت فرهنگی بدل شدند. به بیان دیگر، جوهره تمدنی شهر ایرانی حفظ شد، اما با ورود اسلام معنا و کارکردهای تازه‌ای پیدا کرد.

این پیوستار تاریخی نشان می‌دهد که ورود اسلام اگرچه تغییرات بنیادینی در لایه‌های ایدئولوژیک و نهادی ایجاد کرد، اما حافظه فضایی و فرهنگی شهر ایرانی را منقطع نساخت. به همین دلیل است که بسیاری از شهرهای ایران پس از اسلام

توانستند همزمان هم «چهره‌ای اسلامی» و هم «ریشه‌ای ایرانی» داشته باشند؛ شهری مانند اصفهان صفوی یا نیشابور خراسانی نمونه‌های بارز این هم‌نشینی و بازآفرینی فرهنگی‌اند.

۴. شهرهای ایرانی پس از اسلام

با ورود اسلام، ساختار فرهنگی، دینی و حتی کالبدی شهرهای ایرانی وارد مرحله‌ای جدید شد. برخلاف تصور گسست تاریخی، بسیاری از این شهرها توانستند در دل ساختار اسلامی، هویت خود را بازتعریف کرده و نقش‌های جدیدی بپذیرند. شهرهایی مانند نیشابور، اصفهان، شیراز، همدان، بخارا، بلخ و هرات به مراکز پرشکوه فرهنگ اسلامی-ایرانی بدل شدند (نوکار و همکاران، ۱۳۹۷: ۳).

فرهنگ شهری پس از اسلام دارای ویژگی‌هایی نو بود که در چند محور قابل تحلیل است:

الف) نظام دینی و معنوی جدید:

اسلام با محوریت توحید، نظام تازه‌ای از ارزش‌ها، مناسک و نهادهای دینی را وارد بافت شهری کرد:

- مساجد جامع به قلب تپنده شهر تبدیل شدند؛ مکانی برای عبادت، آموزش، قضاوت و حتی سیاست.
- مدارس علمیه همچون نظامیه‌ها و دارالعلومها پدید آمدند و به نهادهای رسمی برای انتقال دانش دینی و عقلی بدل شدند.
- خانقاه‌ها و زوایای صوفیه در قرون بعد، فرهنگ عرفانی ایرانی را در قالب اسلامی گسترش دادند.

ب) زبان و هویت فرهنگی:

زبان فارسی، که در دوره اسلامی با پشتوانه زبان‌های میانه احیا شد، به زبان ادبیات، حکمت و عرفان تبدیل شد. برخلاف بسیاری از سرزمین‌های مسلمان‌شده که زبان عربی جایگزین زبان بومی شد، در ایران این گونه نبود. شهرهایی چون بلخ، بخارا، نیشابور و ری خاستگاه شاعران، نویسندگان و فلاسفه بزرگی شدند که با زبان فارسی اندیشه اسلامی را بومی‌سازی کردند (پرمايه و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۳۹).

ج) معماری و هنر شهری:

معماری ایرانی اسلامی با بهره‌گیری از عناصر کهن، به سبک تازه‌ای دست یافت. در شهرهای دوره اسلامی:

- مساجد چهار ایوانی با الهام از آتشکده‌های ساسانی شکل گرفتند.
- بازارها، کاروانسراها، گرمابه‌ها و مدارس با طراحی پیچیده شهری پدید آمدند.
- هنرهایی چون کاشی‌کاری، خوشنویسی، مقرنس‌سازی، حاصل درهم‌آمیختن سنت‌های پیشین با ذوق اسلامی بودند (پورجعفر و همکاران، ۱۳۹۴: ۳).

(د) کارکردهای اجتماعی و اقتصادی شهر:

نظام اقتصادی اسلامی با ابزارهایی مانند وقف، زکات و خمس، ساختار جدیدی از روابط اجتماعی و خدمات عمومی را در شهرها ایجاد کرد. اصناف شهری، بازارها، دارالشفاه و نهادهای خیریه از ویژگی‌های برجسته فرهنگ شهری اسلامی-ایرانی بودند (Razavian et al, 2020, 77). در مجموع، شهرهای ایران پس از اسلام نه تنها تداوم فرهنگی داشتند، بلکه به خاستگاه تمدن ایرانی-اسلامی بدل شدند و الگویی برای دیگر سرزمین‌های اسلامی نیز بودند (Fanni, 2006, 409).

بر اساس نگاه مامفورد، شهر اسلامی-ایرانی با ایجاد فضاهایی مانند مسجد جامع، بازار، مدرسه و میدان، الگوی تازه‌ای از «فضای مدنی» را به وجود آورد که برخلاف شهرهای پیشین، امکان مشارکت اجتماعی و فرهنگی گسترده‌تری داشت. این فضاها دیگر صرفاً بازتاب قدرت سلطنت یا آیین‌های اسطوره‌ای نبودند، بلکه به عرصه‌ای برای حضور طبقات مختلف اجتماعی، آموزش، عبادت و تعامل اقتصادی بدل شدند. در این چارچوب، مسجد جامع جایگزین کاخ سلطنتی شد، بازار نقش ستون فقرات اقتصاد شهری را ایفا کرد و مدارس و خانقاه‌ها به مراکز تولید دانش و فرهنگ تبدیل شدند.

به همین ترتیب، در چارچوب نظری برودل، این شهرها را می‌توان مصداقی از «بازآفرینی تمدنی» دانست؛ جایی که لایه‌های کهن فرهنگ ایرانی در زمان بلندمدت تداوم یافتند اما با ارزش‌ها و معانی اسلامی ترکیب شدند. جشن‌ها و آیین‌های بومی مانند نوروز همچنان پابرجا ماندند، باغ‌سازی با الهام از سنت‌های پیشااسلامی در قالب باغ‌های اسلامی تداوم یافت، و هنرهای نمادین از نقوش باستانی تا کاشی‌کاری قرآنی در پیوستاری تاریخی بازتفسیر شدند. این نشان می‌دهد که ورود اسلام به معنای حذف گذشته نبود، بلکه به معنای بازآفرینی خلاق آن در چارچوب فرهنگی-دینی جدید بود.

۵. رویکرد تطبیقی تاریخی شهرها

یکی از رویکردهای محوری در این پژوهش، بررسی تطبیقی شهرهای ایران در دو دوره تاریخی پیش و پس از اسلام است؛ یعنی فهم شباهت‌ها، تفاوت‌ها و نقاط پیوند میان فرهنگ شهری این دو دوره. در این زمینه، نظریات جامعه‌شناسی تاریخی (Historical Sociology) و تحلیل تمدن‌ها نقش کلیدی دارند

(الف) شهر به عنوان بستر تمدن‌های متوالی:

بر اساس دیدگاه فرنان برودل، تمدن‌ها در لایه‌های زمانی بلندمدت و در ساختارهایی مانند شهرها به حیات خود ادامه می‌دهند. شهر ایرانی، برخلاف بسیاری از شهرهای دیگر تمدن‌ها، هم در دوره باستان و هم در دوره اسلامی، حافظ هویت ملی و تمدنی باقی مانده است. حتی زمانی که قدرت سیاسی تغییر کرده، شهر همچنان کانون تولید فرهنگ، اندیشه و حافظه جمعی بوده است (Ahmad, 2023, 23).

نگاه برودل نشان می‌دهد که «تداوم» در شهر ایرانی بیش از آنکه صرفاً در فرم‌های کالبدی نمود یابد، در سطح معانی و کارکردهای فضایی رخ داده است. برای نمونه، باغ‌های ایرانی از پاسارگاد هخامنشی تا چهارباغ اصفهان صفوی، استمرار یک منطق فضایی-فرهنگی هستند که رابطه قدسی انسان و طبیعت را در لایه‌های زمانی مختلف بازتاب داده‌اند.

(ب) تداوم و تحول

شهرهای ایران پس از اسلام، هم مؤلفه‌های پیشینی خود را حفظ کردند و هم پذیرای عناصر نو بودند. این امر از منظر نظریه تداوم فرهنگی قابل تحلیل است؛ تداومی که نه تقلید صرف، بلکه بازآفرینی خلاق سنت‌ها در دل ساختار جدید بود (مولائی، ۱۳۹۸: ۸۳)

به‌عنوان نمونه:

- معماری مساجد با بهره‌گیری از معماری کاخ‌ها و آتشکده‌های ساسانی شکل گرفت.
- ادبیات حماسی فارسی (مانند شاهنامه) با مضامین اسطوره‌ای باستانی، در کنار شعر عرفانی اسلامی رشد کرد.
- جشن نوروز، با وجود غیر اسلامی بودن، نه تنها باقی ماند بلکه در جهان اسلام ایرانی پذیرفته شد (صارمی و بهرا، ۱۴۰۰: ۷)

در این چارچوب، نظریه مامفورد کمک می‌کند تا نشان دهیم شهر ایرانی پس از اسلام نه صرفاً «وارث» سنت‌های گذشته، بلکه «خالق» الگوهای تازه‌ای بوده است که سنت و نوآوری را در هم آمیخت. شهر اسلامی-ایرانی توانست فضاهای نمادین پیشین (مانند آتشکده یا میدان سلطنتی) را در قالب‌های نو (مانند مسجد جامع یا میدان نقش جهان) بازتولید کند، بی‌آنکه پیوندش با حافظه تاریخی گسسته شود.

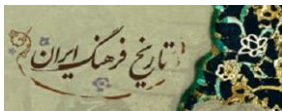
(ج) شهر به‌عنوان صحنه تعامل تمدن‌ها:

در رویکرد تطبیقی، شهر ایرانی صحنه‌ی برخورد و همزیستی سه منبع تمدنی است:

- میراث کهن ایرانی (زرتشتی، اسطوره‌ای، شاهنشاهی)
 - فرهنگ اسلامی (دینی، فقهی، عربی)
 - تأثیرات جهانی دیگر (یونانی، هندی، مغولی و...) (یوسفی فر، ۱۳۸۹: ۱۴۷)
- بنابراین، شهر ایرانی پس از اسلام، همچون فضای سیالی است که در آن تمدن‌ها با هم سخن گفته‌اند؛ از ساسانی تا عباسی، از تیموری تا صفوی (صفایی‌پور و سعیدی، ۱۳۹۶: ۹۷)
- این هم‌نشینی تمدنی همان چیزی است که برودل از آن به «لایه‌مندی تاریخ» یاد می‌کند. یعنی هر لایه فرهنگی بر لایه پیشین سوار می‌شود، بی‌آنکه آن را حذف کند. به همین دلیل، شهر ایرانی پس از اسلام را می‌توان فضایی دانست که همزمان حامل نشانه‌های اسطوره‌ای، دینی و جهانی است.

۶. گفتمان‌های فضایی شهری

در پژوهش‌های معاصر شهری، فضا دیگر صرفاً بستری فیزیکی برای استقرار انسان تلقی نمی‌شود، بلکه به‌مثابه ساختاری اجتماعی-فرهنگی و محصول گفتمان‌های تاریخی تحلیل می‌شود (Lefebvre, 1991) از منظر نظریه‌پردازانی همچون فوکو، هر ساختار فضایی واجد منطق قدرت و بازنمایی دانشی خاص است و در بطن خود حامل ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی غالب است. (Foucault, 1980) شهر نیز در همین راستا، نه یک واحد صرفاً جغرافیایی، بلکه صحنه‌ای برای بازتولید گفتمان‌های فرهنگی، دینی و تمدنی در نظر گرفته می‌شود (Geertz, 1973)؛ مفهومی که در سنت انسان‌شناسی فرهنگی نیز تقویت شده است (خستو، ۱۳۹۹)



مقاله پژوهشی

در نظریه تمدن‌محور فرنان برودل، تمدن‌ها در لایه‌های زمانی طولانی و بسترهای کالبدی همچون شهرها تداوم می‌یابند و حامل نوعی حافظه تاریخی‌اند (Brodell, 1980). بر این اساس، شهر ایرانی در هر دو دوره پیش و پس از اسلام، واجد ساختارهای فضایی و معنایی خاصی بوده که بازتاب‌دهنده گفتمان‌های کلان زمانه خود بوده است. در دوره پیش از اسلام، فضاهای شهری مبتنی بر نظم اسطوره‌ای، مرکزیت سلطنت، و تقدس مکان شکل می‌گرفتند. شهرهایی چون شوش، تیسفون و استخر از الگوی فضایی شعاعی با مرکزیت کاخ-آتشکده تبعیت می‌کردند که نهاد سلطنت و دین زرتشتی در آن به صورت نمادین ترکیب شده بودند (Boyce, 1982). ساختار طبقاتی، زبان رسمی پهلوی، و هنرهای حجاری و سنگ‌نگاره‌های ایدئولوژیک، از دیگر عناصر فرهنگی این نظم فضایی بودند (مخلص و همکاران، ۱۴۰۱). این گفتمان را می‌توان در چارچوب نظریه "نظم بسته و مقتدر" تحلیل کرد که به‌ویژه در آثار توین‌بی و لوییس مامفورد درباره تمدن‌های باستانی مطرح شده است (Mumford, 1961).

در مقابل، با ورود اسلام در قرن هفتم میلادی، گفتمان جدیدی در شهر ایرانی شکل گرفت که برخاسته از ارزش‌های توحیدی، عدالت اجتماعی، و نظم فقهی بود (Razavian et al., 2020). شهر اسلامی با محوریت مسجد جامع، بازار، محله و نهادهایی چون مدرسه و خانقاه، نه تنها از نظر کالبدی بلکه از نظر معنایی نیز ساختار تازه‌ای پیدا کرد (Abu-Lughod, 1987). (خواجیه نظام‌الملک، ۱۳۸۴) این گفتمان، نظام فضایی را به گونه‌ای سامان داد که تعامل اجتماعی، اخلاق دینی و مناسبات وقف‌محور در آن برجسته باشد. زبان فارسی، به مثابه ابزار انتقال حکمت، عرفان و هویت ملی، در کنار زبان دینی عربی، هویتی دوگانه ولی مکمل به شهر ایرانی اسلامی بخشید (پرمايه و همکاران، ۱۳۹۴).

از منظر تطبیقی، شهر ایرانی در دوره اسلامی نه تنها عناصر پیشینی خود را حفظ کرد، بلکه با جذب عناصر جدید، به بازتولید فرهنگی خلاق پرداخت. بسیاری از ساختارهای معماری (نظیر چهارایوان)، آیین‌های اجتماعی (همچون نوروز) و حتی فرم‌های هنری (از نقوش اساطیری تا کاشی‌کاری قرآنی) نمونه‌هایی از هم‌نشینی تمدنی در بستر شهر ایرانی هستند (مولایی، ۱۳۹۸).

اگر از دیدگاه مامفورد نگاه کنیم، گفتمان فضایی پیش از اسلام بیشتر بر نمایش قدرت شاهنشاهی و آیین‌های دینی استوار بود؛ فضاها حول مرکزیت سلطنت و آیین‌های کیهانی سامان یافته و هدف آن‌ها تثبیت اقتدار و مشروعیت سیاسی بود. در مقابل، گفتمان فضایی پس از اسلام بر مشارکت اجتماعی، عدالت دینی و ارزش‌های اخلاقی تمرکز یافت. مسجد جامع به جای کاخ سلطنتی قرار گرفت و بازار به عنوان ستون فقرات زندگی اقتصادی و اجتماعی جایگزین میدان‌های سلطنتی شد. این تغییر، نمونه بارز «تداوم همراه با تحول» است: یعنی شهر ایرانی عناصر کالبدی و هنری گذشته را حفظ کرد (مانند فرم چهارباغ یا هندسه شعاعی فضا)، اما معنای جدیدی به آن‌ها بخشید که متناسب با جهان‌بینی اسلامی بود.

در دوره پیش از اسلام، فضاهای شهری مبتنی بر نظم اسطوره‌ای، مرکزیت سلطنت و تقدس مکان شکل می‌گرفتند. شهرهایی چون شوش و تیسفون، با کاخ‌ها و آتشکده‌های عظیم، قدرت سلطنت و آیین زرتشتی را بازنمایی می‌کردند. اما با ورود اسلام، همین ساختارهای فضایی در دل گفتمان تازه‌ای بازآفرینی شدند؛ مساجد چهارایوانی که ریشه در معماری ساسانی داشتند، یا باغ‌های اسلامی که امتداد باغ‌های هخامنشی بودند، نشان می‌دهند که سنت‌های گذشته در دل نظم جدید بازتولید شدند.

این تحول نشان می‌دهد که شهر ایرانی برخلاف تصور گسست، پیوستاری زنده از فرهنگ و هویت بوده است. به تعبیر مامفورد، شهر موجودی زنده است که در هر دوره تاریخی بر اساس شرایط تازه خود را بازتعریف می‌کند. در همین چارچوب،

می‌توان گفت که گفتمان فضایی شهر ایرانی توانسته است با گذار از سلطنت به شریعت، هویت ملی و تمدنی خود را تداوم بخشد. به بیان دیگر، آنچه تغییر کرده «منطق معنا» بوده است، نه جوهره فرهنگی. از همین روست که در شهرهای اسلامی-ایرانی، هم ردپای آیین‌ها و نمادهای پیشین دیده می‌شود و هم روح جدید اسلامی حضور دارد؛ ترکیبی که آن‌ها را به فضاهایی چندلایه، پویا و تاریخی بدل کرده است. بنابراین، گفتمان‌های فضایی شهر ایرانی را می‌توان در دو قالب تحلیل کرد: نخست، گفتمان اسطوره‌ای-پادشاهی که در آن قدرت از مرکز سلطنت و آسمان منشأ می‌گرفت؛ دوم، گفتمان دینی-فقهی که فضا را از مسیر مشارکت اجتماعی و اخلاقی بازتعریف می‌کرد. این تحول نه تنها در سازمان کالبدی شهر، بلکه در معنا، نشانه‌ها و کارکردهای فضا نیز قابل ردیابی است.

یافته‌ها

ایران، به‌عنوان یکی از کهن‌ترین تمدن‌های جهان، در طول تاریخ خود شاهد تحولات فرهنگی، اجتماعی و شهری گسترده‌ای بوده است. ورود اسلام به این سرزمین در قرن هفتم میلادی، نقطه عطفی در تاریخ فرهنگی و شهرسازی ایران محسوب می‌شود. این تحول، نه تنها در ساختارهای اجتماعی و دینی، بلکه در بافت شهری، معماری و هنر نیز تأثیرات عمیقی بر جای گذاشت. بررسی تطبیقی عناصر فرهنگی شهرهای ایران در دو دوره پیش و پس از اسلام، امکان درک بهتر از فرآیندهای تداوم و تحول فرهنگی را فراهم می‌سازد.

۱. گفتمان‌های فضایی در شهرهای ایران پیش از اسلام

در دوره‌های باستانی ایران، یعنی دوران عیلام، ماد، هخامنشی، اشکانی و ساسانی، گفتمان غالب در تولید فضا، گفتمان سلطنتی-مذهبی بود. شهر نه یک بستر اجتماعی، بلکه نمایشی از شکوه قدرت شاهنشاه و تجلی نظم کیهانی تلقی می‌شد. معماری عظیم، نظم هندسی شعاعی، بناهای آیینی مانند آتشکده‌ها و معابد و ترکیب فضا با اسطوره‌های دینی، از شاخصه‌های اصلی شهرهای این دوره بودند.

شهرهایی چون شوش (مرکز عیلامیان) با ساختار طبقاتی و معابد چندلایه، هگمتانه با هندسه شعاعی و قلعه مرکزی، تیسفون با ایوان مدائن و معماری حکومتی عظیم، و تخت جمشید به‌عنوان پایتخت هخامنشیان، نمونه‌هایی بارز از شهری هستند که بر اساس سلسله‌مراتب سیاسی و اقتدار سلطنتی شکل گرفته‌اند. فضا در این شهرها محدود به طبقه حاکم، و مبتنی بر بازنمایی شکوه و اقتدار بود، نه عرصه‌ای برای کنش عمومی. بر پایه نظریه توین‌بی درباره تمدن‌های مقتدر، فضا در تمدن‌های کهن معمولاً ابزار تحکیم نظم اجتماعی و اسطوره‌ای بوده است. این نوع فضا، فاقد انعطاف‌پذیری اجتماعی، و به‌شدت سلسله‌مراتبی است.

۲. دگرگونی در گفتمان فضایی پس از اسلام

ورود اسلام به ایران در قرن هفتم میلادی، موجب گسست نسبی از گفتمان سلطنتی و ظهور گفتمان فضایی تازه‌ای شد که محور آن، مفاهیم توحید، امت، برابری اجتماعی، عدالت، علم و زهد بود. فضای شهری از ساختار بسته به ساختار نیمه‌گشوده تبدیل شد. در این دوران، عناصر تازه‌ای مانند مسجد جامع، مدرسه، بازار، خانقاه و میدان به عنوان هسته‌های اجتماعی و فضایی شهر شکل گرفتند.

قم به‌عنوان شهر دینی، نیشابور و بلخ به‌عنوان مراکز علمی، و کاشان با معماری اصیل و بازار مرکزی، نمونه‌هایی از شهرهایی‌اند که در دل ساختار اسلامی، فضاهای مشارکتی، معرفتی و عبادی پدید آوردند. فضا به مکان گفت‌وگو، آموزش، و عدالت اجتماعی بدل شد. در این ساختار، نظام وقف و مفاهیم اسلامی مانند «شورا»، «برادری» و «امر به معروف» مستقیماً در تولید فضا نقش داشتند. برخلاف گذشته، اکنون حتی اصناف و طبقات پایین نیز می‌توانستند در سازمان فضایی شهر نقش داشته باشند. از دیدگاه نظریه‌پردازانی چون عبدالحی حلبی و نصر حامد ابوزید، شهر اسلامی عرصه‌ای برای بروز مشارکت مدنی-دینی است، نه صرفاً قدرت‌نمایی نخبگان.

۳. بازآفرینی گفتمان‌های چندلایه در شهرهای اسلامی-ایرانی

شهرهای ایران پس از اسلام، نه تنها ساختارهای کالبدی تازه‌ای یافتند، بلکه به‌مرور، محل تلاقی چندین گفتمان شدند: دینی-فقهی، عرفانی، فلسفی، اقتصادی و سیاسی. برخی شهرها در این زمینه برجسته‌اند: تبریز: یکی از غنی‌ترین شهرهای ایران از حیث گفتمان فضایی است. در دوره ایلخانان مرکز حکمرانی، در عصر صفویه پایتخت مذهبی-سیاسی، و در دوره مشروطه خاستگاه اندیشه سیاسی نوین بود. بازار تبریز، با تیمچه‌ها، مدارس، مسجد جامع و خانقاه‌ها، مثال کامل یک فضای شهری چندلایه و چندمنظوره است. این شهر در گفتمان‌های فضایی تجاری، دینی، مقاومت سیاسی و تنوع فرهنگی نقش ایفا کرده است. اصفهان: در دوره صفوی با میدان نقش جهان، مسجد شاه، کاخ عالی‌قاپو، بازار و مدرسه چهار باغ، نماد یک شهر ایدئال ایرانی-اسلامی شد که نظم فضایی را با عقلانیت، هنر و هویت دینی ترکیب می‌کرد. شیراز: با آرامگاه حافظ و سعدی، مسجد نصیرالملک و باغ‌های ایرانی، تجسم فضاهای عرفانی، ادبی و هنری است. این شهر به نماد گفتمان فرهنگی-احساسی بدل شده است. مشهد: به‌واسطه حرم رضوی، به مهم‌ترین فضای زیارتی در ایران تبدیل شده و تمامی کالبد و ساختار شهری حول مفهوم تقدس و زیارت شکل گرفته است. در همه این موارد، فضا ترکیبی از کارکردهای دینی، اقتصادی، علمی و اجتماعی است و برخلاف شهرهای پیش از اسلام، باز و مشارکتی است.

۴. تداوم، بازتعریف و همزیستی گفتمان‌ها در ساختار فضایی شهر ایرانی

بر اساس نظریه‌های هم‌نشینی فرهنگی^۱ و تداوم تاریخی^۲ شهر ایرانی پس از اسلام، نه تنها دچار گسست نشد، بلکه توانست گفتمان‌های کهن را در ساختار اسلامی بازآفرینی کند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که فرهنگ و گفتمان فضایی شهر ایرانی در گذر از دوره پیشاسلامی به دوره اسلامی، نه دچار گسست کامل بلکه متکی بر نوعی «تداوم همراه با بازآفرینی» بوده است. این نتیجه حاصل تحلیل تطبیقی متون تاریخی، شواهد باستان‌شناسی، ریخت‌شناسی معماری و منابع انسان‌شناختی است. داده‌ها در پنج محور اصلی دسته‌بندی و مقایسه شدند: سازمان فضایی-معماری، نهادهای اجتماعی-اقتصادی، آیین‌ها و سنت‌ها، زبان و نظام دانایی، و زیبایی‌شناسی-نمادپردازی.

جدول ۱. تطبیق فرهنگ و گفتمان فضایی در شهرهای ایرانی پیش و پس از اسلام

نوع تداوم	نمونه شهرها (پس از اسلام)	نمونه شهرها (پیش از اسلام)	نوع تحول/بازتعریف	بُعد تحلیلی
تداوم «هسته معناساز شهر»	نیشابور، اصفهان، تبریز (محور مسجد جامع-بازار)	شوش، تیسفون، هگمتانه (محور کاخ-آتشکده)	جابه‌جایی کانون اقتدار از سلطنتی-آیینی به دینی-مدنی	سازمان فضایی-معماری
تداوم شبکه همبستگی اجتماعی	بخارا، شیراز (وقف، اصناف، مدارس و خانقاه‌ها)	استخر، ری (ساختار دربار و اشرافیت)	جایگزینی دربار با نهادهای فقهی-مردمی	نهادهای اجتماعی-اقتصادی
تداوم ریتم‌های جمعی	مشهد، کاشان (نوروز + اعیاد اسلامی)	تیسفون، تخت جمشید (نوروز و آیین‌های شاهی)	بازتوزیع معنا در قالب دینی-اجتماعی	آیین‌ها و سنت‌ها
تداوم زبان ملی	نیشابور، بخارا، شیراز (فارسی-عربی، حکمت و عرفان)	بلخ، استخر (پهلوی، اوستایی)	ارتقا به زبان فلسفی-عرفانی	زبان و نظام دانایی
تداوم فرم و هندسه	اصفهان، یزد (کاشی‌کاری، خوشنویسی، هندسه قدسی)	تخت جمشید، بیشاپور (نقش‌برجسته‌ها و سنگ‌نگاره‌ها)	تغییر محتوای نمادین به قرآن/عرفان	زیبایی‌شناسی/نماد

بر اساس جدول ۱، در هر پنج محور اصلی، نوعی پیوستار فرهنگی و فضایی دیده می‌شود که همزمان هم «تداوم» و هم «تحول» را در خود دارد. در سازمان فضایی، اگرچه کاخ و آتشکده در دوره پیشااسلامی مرکزیت داشتند، در دوره اسلامی مسجد جامع و بازار جای آن‌ها را گرفتند، اما منطق وجود «هسته مرکزی» که هویت شهر را شکل می‌داد تداوم یافت. در حوزه نهادهای ساختار اشرافی-درباری جای خود را به نهاد وقف و اصناف داد اما همان کارکرد همبندکننده اجتماعی در مقیاس شهری حفظ شد. آیین‌ها نیز نه تنها حذف نشدند بلکه بازتعریف شدند؛ نوروز همچنان باقی ماند و در کنار اعیاد اسلامی به بخشی از ریتم سالانه شهر بدل شد. در محور زبان و دانایی، فارسی از پهلوی به فارسی-عربی ارتقا یافت و حامل اندیشه فلسفی و عرفانی شد که در شهرهای علمی چون نیشابور و بخارا جلوه‌گر است. در حوزه زیبایی‌شناسی، هندسه قدسی و نمادپردازی از نقش‌برجسته‌های شاهنشاهی به خوشنویسی و کاشی‌کاری اسلامی انتقال یافت و جوهره زیبایی‌شناسی ایرانی تداوم پیدا کرد، گرچه محتوای آن از سلطنت به قرآن و عرفان تغییر کرد. بنابراین، می‌توان گفت که شهر ایرانی ساختارهای کدگذاری خود را حفظ کرده و تنها لایه‌های سریع‌تر دستخوش بازآفرینی شده‌اند.

جدول ۲. آزمون روایت مخالف (موارد عدم تداوم)

حوزه/عنصر	انتظار بر اساس تداوم	شواهد مخالف (نمونه شهرها)	نتیجه تحلیلی
فضاهای سلطنتی-درباری	استمرار کاخ و میدان سلطنتی (تیسفون، تخت جمشید)	جایگزینی مسجد جامع و میدان نقش جهان در نیشابور و اصفهان	مرکزیت فضایی حفظ شد اما معنای آن از سلطنتی به دینی-مدنی تغییر یافت

آیین‌های زرتشتی	بقای آیین‌های آتش در شوش و استخر	حذف و جایگزینی با مناسک اسلامی در ری و قم	ریتم آیینی تداوم یافت، اما محتوا و مکان تغییر کرد
نمادهای شاهانه	استمرار نقش برجسته‌ها و سنگ‌نگاره‌ها (بیشاپور، تخت جمشید)	توقف و جایگزینی با خوشنویسی و کاشی‌کاری در شیراز و یزد	تداوم فرم هندسی، جایگزینی معنا با مفاهیم قرآنی-عرفانی
ساختار قدرت	ثبات دربار و اشرافیت شهری (تیسفون، ری)	انتقال به وقف، اصناف و خانقاه‌ها در بخارا و تبریز	تداوم منطق حکمرانی شهری، تحول حاملان قدرت

آزمون روایت مخالف در جدول ۲ نشان می‌دهد که تداوم در شهر ایرانی مطلق نبوده و برخی عناصر دچار گسست شده‌اند. کاخ‌ها و میدان‌های سلطنتی به‌طور کامل جای خود را به مسجد جامع و بازار دادند؛ آیین‌های خاص زرتشتی حذف شدند؛ نمادهای سلطنتی دیگر تولید نشدند و هنر خوشنویسی و کاشی‌کاری جایگزین آن‌ها شد؛ ساختار قدرت نیز از دربار به شبکه‌های فقهی-مردمی منتقل گردید. با این حال، تحلیل نشان می‌دهد که حتی در این موارد نیز «منطق زیربنایی» تداوم داشته است. مرکزیت فضایی حفظ شد، اما حاملان آن تغییر کردند؛ ریتم آیینی باقی ماند اما محتوای آن دگرگون شد؛ هندسه قدسی استمرار یافت اما متن و معنای نمادها تغییر کرد. بنابراین، تداوم در شهر ایرانی تنها بقای فرم نبود بلکه نتیجه «بازآفرینی خلاقانه سنت‌ها» در دل ساختارهای جدید بود.

یافته‌ها آشکار می‌کند که تداوم در فرهنگ شهری ایران وابسته به لایه‌های کدگذاری مانند سازمان فضایی، زبان و ریتم‌های آیینی بوده و این لایه‌ها امکان بازآفرینی عناصر سنتی در بستر تحولات جدید را فراهم کرده‌اند. بر اساس دیدگاه برودل، این امر نشان‌دهنده «زمان بلندمدت» تاریخ ایران است که حافظه فضایی و فرهنگی شهرها را حفظ کرده است. از منظر مامفورد نیز شهر ایرانی همچون یک «ارگانیزم تمدنی» عمل کرده که با حفظ ساختارهای بنیادین، خود را در هر دوره تاریخی بازتعریف کرده است. نتیجه نهایی این است که گفتمان فضایی شهر ایرانی در هر دو دوره، ترکیبی از **پایداری ساختاری** و **تحول معنایی** بوده و همین پیوند، راز بقا و تداوم فرهنگ شهری ایران در طول تاریخ است.

نتیجه

تحلیل تطبیقی گفتمان‌های فضایی در شهرهای ایران پیش و پس از اسلام نشان می‌دهد که فضاهای شهری در ایران همواره بازتابی از ساختارهای فرهنگی، اجتماعی و تمدنی مسلط بوده‌اند و شهر به‌مثابه بستری فرهنگی، نه صرفاً کالبدی، همواره محل تجلی مفاهیم هویتی جامعه ایرانی بوده است. در دوره پیش از اسلام، گفتمان فضایی شهر ایرانی بر بنیاد سلطنت، ساختار طبقاتی و آیین‌های دینی رسمی شکل گرفته بود؛ در این دوره فضاهایی چون کاخ‌ها، آتشکده‌ها، معابد و میدان‌های آیینی به‌مثابه نمود قدرت سیاسی و نظم کیهانی سازماندهی می‌شدند. شهرهایی همچون تیسفون، شوش، هگمتانه و تخت جمشید نمونه‌های شاخصی از نظم فضایی مقتدر و سلطنت‌محور این دوران هستند که با زبان معماری شکوهمند خود، سلطه و آیین را بازنمایی می‌کردند. با ورود اسلام به ایران، گفتمان‌های فضایی دگرگونی بنیادین یافتند و شهر به عرصه‌ای برای مشارکت اجتماعی، عبادت عمومی، تولید دانش و شکوفایی عرفان و هنر بدل شد. ساختار فضایی شهرهای پس از اسلام بر محور مسجد جامع، بازار، مدارس دینی، خانقاه‌ها و فضاهای عمومی شکل گرفت و مفهوم فضا از نمایش اقتدار به بستر گفتگو، تعلیم و معنا تغییر یافت. شهرهایی چون تبریز، اصفهان، شیراز، نیشابور و مشهد، نمونه‌های درخشان این دگرگونی فرهنگی-فضایی هستند که توانسته‌اند با بازآفرینی عناصر کهن در قالبی اسلامی، فرهنگ ایرانی را در چارچوبی تازه استمرار

مقاله پژوهشی

بخشند. گفتمان فضایی پس از اسلام، محصول ترکیب خلاقانه‌ی سنت ایرانی و اندیشه اسلامی بود؛ جایی که عناصر کالبدی، همچون معماری، باغ‌سازی و هنر شهری، همزمان بازتاب زیبایی‌شناسی عرفانی، عدالت اجتماعی و مشارکت فرهنگی شدند. در این میان، شهر تبریز به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز فرهنگی و تمدنی ایران، نمونه‌ای بارز از گفتمان‌های متنوع فضا در دوره اسلامی به‌شمار می‌رود؛ شهری که از بازار جهانی، معماری اصیل، کارکردهای علمی و نقش میان‌فرهنگی برخوردار بوده و همواره جایگاهی ویژه در بازنمایی هویت ایرانی-اسلامی داشته است.

در مقایسه با تحقیقات پیشین، نتایج این مطالعه تأییدکننده‌ی دیدگاه پژوهشگرانی مانند امان‌پور و سعیدی (۱۳۹۶) و مولائی (۱۳۹۸) است که بر تداوم فرهنگی، بازآفرینی عناصر بومی و پیوستار هویتی در بستر فضایی شهر ایرانی تأکید کرده‌اند. همچنین، این تحقیق با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی و تحلیل تطبیقی، به درکی ژرف‌تر از فرآیند تاریخی تحول فضا و فرهنگ دست یافته و نشان داده است که برخلاف تصورات گسست‌محور، فرهنگ شهری ایران همواره در حال بازتعریف و گفتگوی تمدنی بوده است.

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که گفتمان‌های فضایی شهر ایرانی در گذر از دوره پیشااسلامی به دوره اسلامی بر منطق «تداوم همراه با بازآفرینی» استوار بوده است؛ بدین معنا که لایه‌های کدگذاری حافظه شهری پابرجا مانده و لایه‌های پرستاب‌تر نهادی و معنایی بازتعریف شده‌اند. در چارچوب زمان بلندمدت و با نگاه به شهر به‌مثابه ارگانیکسم تمدنی، این تداوم/تحول در پنج محور اصلی به‌صورت زیر قابل جمع‌بندی است: (۱) سازمان فضایی-معماری: هسته معناساز شهر حفظ شده و از محور کاخ-آتشکده به محور مسجد جامع-بازار دگرگون شده است؛ (۲) نهادهای اجتماعی-اقتصادی: منطق همبستگی شهری تداوم یافته اما حاملان آن از دربار و اشراف به وقف، اصناف، مدرسه و خانقاه انتقال یافته‌اند؛ (۳) آیین‌ها و ریت‌های جمعی: ریت‌های همبسته‌کننده (مثل نوروز) باقی مانده و در کنار مناسک اسلامی بازتوزیع مکانی و معنایی یافته‌اند؛ (۴) زبان و نظام دانایی: استمرار زبان فارسی به‌عنوان حامل حکمت و عرفان، پیوستار هویتی را تضمین کرده و دانش شهری را بومی‌سازی نموده است؛ (۵) زیبایی‌شناسی و نمادپردازی: دستور هندسه و قدسیّت تداوم یافته و محتوای نمادین از سلطنت و اسطوره به متن‌های قرآنی و عرفانی مهاجرت کرده است. بر این مبنا، نتیجه‌گیری حاضر نه صرفاً بر بقای فرم، بلکه بر «بازمعناسازی فرم‌ها» در بستر نهادی و ارزشی جدید استوار است؛ الگویی که توضیح می‌دهد چرا شهر ایرانی در برابر دگرگونی‌های کلان، هم پایدار مانده و هم نوآوری کرده است. این جمع‌بندی می‌تواند به‌منزله چارچوبی نظری برای پژوهش‌های بعدی به کار رود و زمینه مقایسه بین‌تمدنی را فراهم آورد؛ در سطح روش‌شناختی، بهره‌گیری از رویکردهای میان‌رشته‌ای نظیر باستان‌شناسی فضایی، تحلیل‌های لایه‌ای GIS و روایت‌پژوهی مردم‌نگارانه می‌تواند ابعاد عینی‌تری از این پنج محور را در شهرهای معاصر آشکار کند؛ و در سطح کاربردی، راهنمایی برای بازآفرینی شهری است تا سیاست‌گذاری‌ها با اتکا به حاملان تداوم-از جمله پیوستار مسجد-بازار و میدان، منطق باغ ایرانی و شبکه‌های وقف و اصناف-طراحی شوند و بدین‌ترتیب هم انسجام فرهنگی و حافظه جمعی تقویت شود و هم پذیرش اجتماعی پروژه‌ها افزایش یابد. در نهایت، شهر ایرانی با اتکا به همین پنج محور، نمونه‌ای شاخص از پیوند سنت و نوآوری باقی مانده و مطالعه دقیق آن نه فقط برای بازخوانی گذشته، بلکه برای جهت‌دهی آینده شهرهای ایران ضرورت دارد.

مقاله پژوهشی

پیشنهاد می‌شود که در پژوهش‌های آینده، نسبت گفتمان فضایی با روایت‌های زیسته و حافظه جمعی در دوره‌های معاصر ایران نیز بررسی شود و شهرهای مرزی یا حاشیه‌ای با تمرکز بر تأثیرات متقابل تمدن‌ها تحلیل شوند تا تصویر جامع‌تری از پویایی فرهنگ و فضا در ایران ارائه گردد.

تضاد منافع

بدین‌وسیله نویسندگان اعلام می‌دارند که هیچ نفع متقابلی از انتشار این مقاله ندارند.

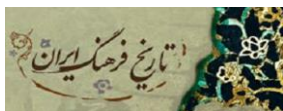
تشکر و قدردانی (اختیاری)

جا دارد اینجا از پروفسور هریکا تالینو نهایت سپاسگزاری را جا آورده که در نوشتار این مقاله به نویسندگان کمک شایانی کرده است. از دوران کودکی همراه نویسنده مسئول بوده است.

منابع

- ۱- جعفرپورنصیر، حلیمه، خضری احمدرضا. (۱۴۰۰) زمینه‌های پیوستگی و پایداری فرهنگی ایران در سده‌های نخستین اسلامی. فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام. ۱۳ (۴۸): ۸۶-۶۱
- ۲- حسینی‌فر، عبدالرحمن و عباس‌زاده مرزبالی، مجید. (۱۳۹۹). مؤلفه‌های شکل‌دهنده‌ی هویت ملی ایران در فرایند تاریخی. فصلنامه جامعه‌پژوهی فرهنگ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۱(۱)، ۳۱-۵۶.
- ۳- امان‌پور، سعید، و سعیدی، جعفر. (۱۳۹۶). تحلیلی بر تأثیر فرهنگ در ساخت شهرهای ایرانی-اسلامی. فصلنامه جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری؛ چشم‌انداز زاگرس، ۹(۳۱)، ۱۰۴-۸۳.
- ۴- پور، احمد، حاتمی‌نژاد، حسین، زیاری، کرامت‌الله و کمیلی، محمد. (۱۳۹۲). بررسی تأثیر فرهنگ اسلامی ایرانی در مدیریت فضاهای شهری. راهبرد اجتماعی فرهنگی، ۲(۳)، ۲۲-۱.
- ۵- ابرقویی فرد، حمیده و منصوری، سید امیر. (۱۴۰۰). بازخوانی مؤلفه‌های سازنده سازمان فضایی شهر ایرانی پس از اسلام در سفرنامه‌های قرن نهم تا چهاردهم هجری قمری. منظر، ۱۳(۵۵)، ۲۰-۲۹.
- ۶- پرمایه، رحیم؛ کرکه‌آبادی، زینب؛ و زندمقدم، محمدرضا. (۱۳۹۴). جایگاه فضاهای شهری در هویت‌بخشی شهرهای ایرانی-اسلامی از دیدگاه برنامه‌ریزی شهری (مورد مطالعه: منطقه ۱۲ شهرداری تهران). فصلنامه پژوهش‌های جامعه‌شناختی، ۹(۱)، ۱۳۴-۱۰۷.
- ۷- پورجعفر محمدرضا، پورجعفر علی، صفدری سیمیا (۱۳۹۴). انواع شهر اسلامی و اشاراتی به نحوه شاخص‌سازی در راستای شهری آرمانی-اسلامی پژوهش‌های معماری اسلامی، ۳ (۳): ۱۷-۱۰.
- ۸- خستو، مریم. (۱۳۹۹). تأثیر شکل شهر بر فرهنگ: رویکردی تاریخی. فصلنامه جغرافیا (برنامه ریزی منطقه ای)، ۱۰(۴۱)، ۴۴۳-۴۵۹.
- ۹- دیلمقانی، فرشید، و قاسمی‌تر، محمدعلی. (۱۳۹۷). جایگاه هویت ملی در ایران: نگاهی به تطور تاریخی، الگوها و سیاست‌های هویت ملی. فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهشنامه تاریخ، ۱۳(۲۵)، ۴۴-۹۷.
- ۱۰- زینالی عظیم، علی، بابازاده اسکوئی، سولماز، مهمانی، رقیه، فرجی، سنبل و رفیع زاده، مریم. (۱۴۰۲). ارزیابی بازآفرینی شهری در بافت تاریخی شهر تبریز با رویکرد فرهنگ محور.. توسعه پایدار محیط جغرافیایی، ۵(۸)، ۵۱-۶۹.
- ۱۱- صارمی، حمیدرضا، و بهرا، بهاره. (۱۴۰۰). مؤلفه‌های کیفیت مکان در شهر ایرانی-اسلامی. مطالعات شهر ایرانی-اسلامی، ۴۳(۱۲)، ۲۴-۵.
- ۱۲- صفایی‌پور، مسعود و سعیدی، جعفر. (۱۳۹۶). تحلیلی تاریخی بر عناصر و ساختار کالبدی فضایی شهرهای ایرانی - اسلامی. اسلام و مطالعات اجتماعی، ۵(شماره ۳ (پیاپی ۱۹))، ۹۵-۱۲۵.

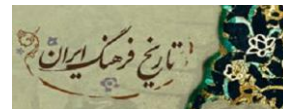
- ۱۳- قنبری، عرفانه و عظیم‌پور کاظمی، امیرحسین. (۱۴۰۲). واکاوی انتقادی دیدگاه‌های موجود پیرامون چیستی «شهر ایرانی»؛ با تأکید بر مفاهیم حاکم بر شهرهای ایران در دوران پیش از اسلام. اندیشه راهبردی شهرسازی، ۲(۱)، ۵۲-۶۹.
- ۱۴- کاظمی، حسین و محمدی، جمال. (۱۴۰۱). بررسی شاخص‌های تأثیرگذار در تبدیل شهر ایرانی به جهان‌شهر اسلامی (نمونه موردی: شهر اصفهان). جغرافیا (فصلنامه علمی انجمن جغرافیایی ایران)، ۲۰(۷۴)، ۵۱-۶۸.
- ۱۵- گنج‌خانلو، مصدق، احمدی، حمید و بیگدلی، محمد. (۱۳۹۷). مؤلفه‌های تداوم‌بخش هویت ایرانی پس از حمله اعراب. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۹(۴)، ۱۳۲-۱۵۹.
- ۱۶- مخلص، فرنوش، سبکرو، دلارام، عثمان مصطفی، مهربان، نبئی، یگانه، حیدری زاده شالی، مهدی، امینی مستانه، زهرا، رجب بوجانی، نگین، جاهدی، المیرا، محمدی، هدیه و حشمتی، نعیمه. (۱۴۰۱). خوانش منظر شهری سمنان و دامغان بر اساس عناصر سازمان فضایی. گردشگری فرهنگ، ۳(۹)، ۲۷-۳۸.
- ۱۷- مشکینی ابوالفضل، بهنام مرشدی حسن، محمدی محسن (۱۳۹۸) فراتحلیل کیفی مقالات علمی ناظر بر مطالعات شهر ایرانی- اسلامی پژوهش‌های معماری اسلامی، ۷(۳): ۱۲۵-۱۵۰
- ۱۸- مولائی، اصغر. (۱۳۹۸). بازشناسی شاخص‌های شکل دهنده نظم اجتماعی و فرهنگی در شهر ایرانی _ اسلامی (مقایسه تطبیقی بازار تاریخی تبریز و پاساژهای پیرامون). جامعه پژوهی فرهنگی، ۱۰(۱)، ۸۱-۱۰۶.
- ۱۹- نوکار، بهار، کرکه‌آبادی، زینب، و ارغان، عباس. (۱۳۹۷). بررسی تأثیرات کاربری‌های شهری بر هویت شهر اسلامی (مطالعه موردی: منطقه یک شهر یزد). فصلنامه آمایش جغرافیایی فضا (دانشگاه گلستان)، ۸(۲۹)، ۱-۲۸.
- ۲۰- یوسفی فر، شهرام. (۱۳۸۹). الگوهای پیدایش شهر و شهرنشینی در تاریخ ایران. مجله تاریخ ایران، ۳(۱)، ۱۴۵-۱۷۰.
- ۲۱- خستو، سیدابوالقاسم. (۱۳۹۹). معنا و فرهنگ در شهر ایرانی. تهران: انتشارات سمت.
- ۲۲- خواجه نظام‌الملک طوسی. (۱۳۸۴). سیاست‌نامه. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۲۳- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۷۵). شهرستان‌های ایران‌شهر. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: نشر توس.
- ۲۴- مولایی، محمدرضا. (۱۳۹۸). فرهنگ ایرانی و تمدن اسلامی در شهرهای ایران. نامه فرهنگ اسلامی، ۲(۱)، ۷۱-۸۷.
- ۲۵- پرمایه، سمیه، محمدی زهرا، کریمی حسن. (۱۳۹۴). نقش زبان فارسی در بازتولید فرهنگ اسلامی. مطالعات زبان و هویت، ۴(۲)، ۱۳۲-۱۴۵.
- ۲۶- افوشته‌ای، عبدالله. (۱۳۷۵). فتوت‌نامه سلطانی. به کوشش ایرج افشار. تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- ۲۷- سجادی‌پور، علی. (۱۴۰۰). گفتمان فضایی و شهر اسلامی؛ تأملی در تولید قدرت از طریق فضا. نامه معماری/اسلامی، ۸(۲۲)، ۳۹-۲۲.
- 28- Ahmad, I. (2023). The Endurance and Evolution of Ancient Civilizations: Insights for Today's Challenges. *Journal of Social Sciences Review*, 3(4), 21–32. <https://doi.org/10.54183/jssr.v3i4.393>.
- 29- Fanni, Z. (2006). Cities and urbanization in Iran after the Islamic revolution. *Cities*, 23(6), 407–411. <https://doi.org/10.1016/j.cities.2006.08.003>.
- 30- Michel, B. (2024). Arts and culture in the city: Peripheral centrality, cultural vitality, and urban change in inner suburbs. *Cities*, 150, 104983. <https://doi.org/10.1016/j.cities.2024.104983>
- 31- Razavian, M. T., Tavakkoli Nia, J., & Golchini, S. (2020). Social and cultural structure of an Iranian-Islamic city and its comparative comparison to Sana'a city. *Journal of Critical Reviews*, 7(2). 75-84. <http://dx.doi.org/10.31838/jcr.07.02.16>.
- 32- Rezaei, M. (2024). The effect of cultural diversity on the insecurity of Khuzestan cities in the second half of the rule of Al-Buyeh (372-447 AH). *Iranian History of Culture*, 1(1), 65-85. doi: 10.22034/ihc.2024.18561. [In Persian].
- 33- Abu-Lughod, J. (1987). *The Islamic city: Historic myth, Islamic essence, and contemporary relevance*. *International Journal of Middle East Studies*, 19(2), 155–176.
- 34- Boyce, M. (1982). *A History of Zoroastrianism*. Leiden: Brill.
- 35- Brodel, F. (1980). *On History*. University of Chicago Press.
- 36- Foucault, M. (1980). *Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings*. NY: Pantheon.
- 37- Geertz, C. (1973). *The Interpretation of Cultures*. Basic Books.
- 38- Khezri, S. A. R. and Soleymani, M. (2024). The Formation of Iranian Maritime Culture in the Sasanian-Islamic Transition: A Study of 'Active Adaptation' in Nutrition and Medicine. *Iranian History of Culture*, 1(1), 217-234. doi: 10.22034/ihc.2025.68736.1083. [In Persian].



- 39- Lefebvre, H. (1991). *The Production of Space*. Oxford: Blackwell.
- 40- Mumford, L. (1961). *The City in History*. Harcourt, Brace & World.
- 41- Razavian, M. T., Bahreini, S. H., & Deyhim, M. (2020). Continuity of cultural patterns in Iranian-Islamic cities. *Cities*, 97, 102–110.
- 42- Mirzaei, V., Bemanian, M. R., Saremi, H. R., & Lilian, M. R. (2015). Expression of Spatial Continuity of Architecture and Urban Development within Iranian Bazaars (Case Study: Tabriz Bazaar). *Ciência E Natura*, 37, 305–314. <https://doi.org/10.5902/2179460X20861>.
- 43- Braudel, F. (1980). *On history*. University of Chicago Press.
- 44- Braudel, F. (1995). *A history of civilizations*. Penguin Books.
- 45- Mumford, L. (1961). *The city in history: Its origins, its transformations, and its prospects*. Harcourt, Brace & World.
- 46- Karimi, K. (1998). *Continuity and change in old cities: An analytical investigation of the spatial structure in Iranian and English historic cities before and after modernization* (PhD thesis). University of London.

آوانگاری منابع فارسی

1. Ja'farpour Nasirmaḥalleh, Ḥalīmeḥ & Khaḏrī, Aḥmadrezā. (1400 SH). "Zamine-hā-ye Peyvastgī va Pāydārī-ye Farhangī-ye Īrān dar Sadehā-ye Nokhostīn-e Islāmī." *Faslname-ye Motāle'āt-e Tārīkh-e Islām*, 13(48), 61–86.
2. Hasanifar, 'Abdolraḥman & 'Abbāsẓādeh Marzbālī, Majīd. (1399 SH). "Mo'allefe-hā-ye Shakl-dahande-ye Hoviyat-e Mellī-ye Īrān dar Farāyand-e Tārīkhī." *Faslname-ye Jāme'e-Pazhūhī-ye Farhang*, 11(1), 31–56.
3. Emānpūr, Sa'īd & Sa'īdī, Ja'far. (1396 SH). "Taḥlīlī bar Ta'thīr-e Farhang dar Sākht-e Shahrhā-ye Īrānī-Islāmī." *Faslname-ye Joghrāfiyā va Barnāmeḥ-Rīzī-ye Shahrī; Cheshmandāz-e Zāgros*, 9(31), 83–104.
4. Pour, Aḥmad; Ḥātemī-Nezhād, Ḥoseyn; Ziyārī, Kerāmatollāh; Kamīlī, Moḥammad. (1392 SH). "Barrasī-ye Ta'thīr-e Farhang-e Islāmī-ye Īrānī dar Modīriyat-e Fazāhā-ye Shahrī." *Rāhbord-e Ejtemā'ī Farhangī*, 2(3), 1–22.
5. Abraqūyī-Fard, Ḥamīdeh & Manṣūrī, Seyyed Amīr. (1400 SH). "Bāzkhānī-ye Mo'allefe-hā-ye Sāzande-ye Sāzmān-e Fazā-ye Shahr-e Īrānī Pas az Islām dar Safarname-hā-ye Qarn-e 9 tā 14 H.Q." *Manẓar*, 13(55), 20–29.
6. Parmāyeh, Raḥīm; Karkeh-Ābādī, Zeynab; Zandmoghaddam, Moḥammad-Reẓā. (1394 SH). "Jāygāh-e Fazāhā-ye Shahrī dar Hoviyat-bakshī Shahrhā-ye Īrānī-Islāmī (Mored-e Motāle'e: Mantagheh 12 Shahrestāni Tehran)." *Faslname-ye Pazhūhesh-hā-ye Jāme'e-Shenāsī*, 9(1), 107–134.
7. Pourja'far, Moḥammad-Reẓā; Pourja'far, 'Alī; Safdari, Sīmā. (1394 SH). "Anvā'-e Shahr-e Islāmī va Eshāratī be Nahve-ye Shākhesh-sāzī dar Rāstā-ye Shahrī Ārmānī-Islāmī." *Pazhūhesh-hā-ye Me'mārī-ye Islāmī*, 3(3), 1–17.
8. Khashtō, Maryam. (1399 SH). "Ta'thīr-e Shakl-e Shahr bar Farhang: Rāvishī Tārīkhī." *Faslname-ye Joghrāfiyā (Barnāmeḥ-Rīzī-ye Mantaghehī)*, 10(41), 443–459.
9. Deylmaqānī, Farshīd & Qāsemī-Tar, Moḥammad-'Alī. (1397 SH). "Jāygāh-e Hoviyat-e Mellī dar Īrān: Negāhī be Taṭawwor-e Tārīkhī, Olguhā va Siyāsathā-ye Hoviyat-e Mellī." *Faslname-ye Elmī-Pazhūheshī-ye Pazhūheshnāmeḥ Tārīkh*, 13(25), 44–97.
10. Zeynālī 'Azīm, 'Alī; Bābāẓādeh Esko'ī, Solmaz; Mohamānī, Raqīyeh; Farjī, Sanbol; Rafī'ẓādeh, Maryam. (1402 SH). "Arzyābī-ye Bāẓāfarīnī-ye Shahrī dar Bāft-e Tārīkhī-ye Shahr-e Tabrīz bā Roveš-e Farhang-Mehr." *Tose'e-ye Pāydār-e Mohīt-e Joghrāfiyā'ī*, 5(8), 51–69.
11. Šarmī, Ḥamid-Reẓā & Bahrā, Bahāreh. (1400 SH). "Mo'allefe-hā-ye Keyfiyat-e Makān dar Shahr-e Īrānī-Islāmī." *Motāle'āt-e Shahr-e Īrānī-Islāmī*, 43(12), 5–24.
12. Safā'ī-Pūr, Mas'ūd & Sa'īdī, Ja'far. (1396 SH). "Taḥlīlī Tārīkhī bar 'Anāṣer va Sākhtar-e Kālebdī-ye Fazā-ye Shahrhā-ye Īrānī-Islāmī." *Islām va Motāle'āt-e Ejtemā'ī*, 5(3/19), 95–125.
13. Qanbarī, 'Erfāneh & 'Azīm-Pūr Kāzemī, AmīrḤoseyn. (1402 SH). "Vākāwī-ye Enteqādī-ye Dīdgāh-hā-ye Mojūd Pirāmūn-e Chīstī-ye 'Shahr-e Īrānī': bā Ta'kīd bar Mafāhīm-e Ḥākem bar Shahrhā-ye Īrān dar Dowrān-e Pīsh az Islām." *Andīsheh Rāhbordī-ye Shahr-Sāzī*, 2(1), 52–69.



14. **Kāzēmī, Ḥoseyn & Moḥammadi, Jamāl.** (1401 SH). “Barrasī-ye Shākhesh-hā-ye Ta’tḥir-gozar dar Tabdīl-e Shahr-e Īrānī be Jahānshahr-e Islāmī (Mored-e Motāle‘e: Shahr-e Esfahān).” *Joghrafiyā (Faslname-ye ‘Elmī Anjoman-e Joghrafiyā’i-ye Īrān)*, 20(74), 51–68.
15. **Ganjkhānlū, Moṣaddaq; Aḥmadī, Ḥamid; Bigdelī, Moḥammad.** (1397 SH). “Mo’allefe-hā-ye Tadāvom-Bakhsh-e Hoviyat-e Īrānī Pas az Ḥajme-ye ‘Arab.” *Rahīft-hā-ye Sīyāsī va Beyn-ol-Mellalī*, 9(4), 132–159.
16. **Mokhallaṣ, Farnoush; Sabkro, Delārām; ‘Osmān, Mostafā Mehrabān; Nabī’i, Yegāneh; Ḥeydarī-Zādeh Shālī, Mehdī; Amīnī Mastāneh, Zahra; Rajab Būjānī, Negin; Jāhedī, Elmīrā; Moḥammadi, Hedīyeh; Hashmatī, Na’imeh.** (1401 SH). “Khānash-e Manzar-e Shahrī-ye Semnān va Dāmgān bar Asās-e ‘Anāṣer-e Sāzmān-e Fazā-ye Shahrī.” *Gardeshgarī Farhang*, 3(9), 27–38.
17. **Meshkīnī, Abū al-Faḥl; Marshadī, Ḥasan; Moḥammadi, Moḥsen.** (1398 SH). “Farā-Tahlīl-e Keyfī-ye Maqālāt-e ‘Elmī Nāẓer bar Motāle‘āt-e Shahr-e Īrānī-Islāmī.” *Pazhūhesh-hā-ye Me‘mārī-ye Islāmī*, 7(3), 125–150.
18. **Moulā’ī, Asghar.** (1398 SH). “Bāzshenāsī-ye Shākhesh-hā-ye Shakl-dahande-ye Nozm-e Ejtemā’ī va Farhangī dar Shahr-e Īrānī-Islāmī: Moqāyese-ye Taṭbīqī Bāzār-e Tārīkhī-ye Tabrīz va Pāsāj-hā-ye Pīrāmūn.” *Jāme‘e-Pazhūhī Farhangī*, 10(1), 81–106.
19. **Nowkār, Bahār; Karkeh-Ābādī, Zeynab; Arghān, ‘Abbās.** (1397 SH). “Barrasī-ye Ta’tḥir-hā-ye Kārbarī-hā-ye Shahrī bar Hoviyat-e Shahr-e Islāmī (Motāle‘e-ye Moredī: Mantagheh 1 Shahr-e Yazd).” *Faslname-ye Āmāyesh-e Joghrafiyā’i-ye Fazā (Dāneshgāh-e Golestān)*, 8(29), 1–28.
20. **Yūsufīfar, Shahram.** (1389 SH). “Olgūhā-ye Peydāyesh-e Shahr va Shahrneshīnī dar Tārīkh-e Īrān.” *Majalle-ye Tārīkh-e Īrān*, 3(1), 145–170.
21. **Khaṣṭo, Seyyed Abū al-Qāsem.** (1399 SH). *Ma’nā va Farhang dar Shahr-e Īrānī*. Tehran: Enteshārāt-e SAMT.
22. **Khājah Neẓām-al-Molk Tūsī.** (1384 SH). *Siyāsāt-nāmeḥ*. Tehran: Sherkat-e Sahāmī-ye Enteshār.
23. **Ṭabarī, Moḥammad b. Jarīr.** (1375 SH). *Shahrestānhā-ye Īrānshahr*. Trans. Zhaleh Āmuzgar & Aḥmad Tafazolī. Tehran: Nashr-e Tūs.
24. **Moulā’ī, Moḥammad-Rezā.** (1398 SH). “Farhang-e Īrānī va Tamaddon-e Islāmī dar Shahrhā-ye Īrān.” *Nāmeḥ-ye Farhang-e Islāmī*, 2(1), 71–87.
25. **Parmāyeh, Somayeh; Moḥammadi, Zahra; Karīmī, Hasan.** (1394 SH). “Naqsh-e Zabān-e Fārsī dar Bāz-Tolīd-e Farhang-e Islāmī.” *Motāle‘āt-e Zabān va Hoviyat*, 4(2), 132–145.
26. **Afūshṭah-ī, ‘Abdollāh.** (1375 SH). *Fotvat-nāmeḥ-ye Solṭānī*. Edited by Īraj Afshār. Tehran: Markaz-e Nashr-e Mīrās-e Maktūb.
27. **Sajādpour, ‘Alī.** (1400 SH). “Goftegoon-e Fazā-ī va Shahr-e Islāmī: Ta’ammolī dar Towlīd-e Qodrat az Ṭarīq-e Fazā.” *Nāmeḥ-ye Me‘mārī-ye Islāmī*, 8(2), 22–39.